

و نیز در این نیم بیت:

« بر نددت از مداین در مدینه »
ری به جای مداین آمده است .

سر آینده این تعزیه نامه، مانند اغلبی از تعزیه های دیگر، گمنام است . گرچه در بعضی از قسمتها لحن بیان کاملاً عامیانه است اما بخشهایی هم در آن دیده میشود که در آن ها کلام سنگین و استوار است و نشان می دهد که شاید شاعری - که فعلاً نمی شناسیمش - آن را پرداخته و سپس آن متن بدست نسخه خوانان و نسخه نویسان دیگر گونیهایی یافته است . در هر حال باز گشت ذوالجناح از میدان، از جالبترین تکه های شعری این تعزیه نامه است . متن این تعزیه نامه از روی چاپ « کتاب تعزیه علیا مخدره شهر بانو علیها السلام » از انتشارات « شرکت نسبی کانون کتاب » که تاریخ چاپ ندارد تنظیم شد . نسخه ایست پر غلط ، و تا آنجا که مقدور بود تصحیح شد ، در این کتاب (از صفحه ۲۶ تا ۳۲) قسمتهایی از تعزیه ای دیگر بدنبال و پیوسته با تعزیه نامه شهر بانو آمده بود که چون ارتباطی با شهر بانو نداشت ، حذف گردید . ادوارد براون در « تاریخ ادبی ایران » بچاپ دیگری از این تعزیه اشاره کرده است که عنوان « تعزیه غائب شدن شهر بانو » را دارد و چاپ تهران سال ۱۳۱۴ است . بدست نیامد .

سیروس طاهباز

متن تعزیه نامه شهر بانو

عبدالله

به سر مر است ملاقات آن شه احباب
رسم به خدمت و یابوس سید ثقلین
خدا کند که بینم دو باره رویش را

وزیر

برای چیست که چشمان خون نشان داری ؟
بیان نما به وزیر خود از ره احسان .

عبدالله

ظاهر کنم ، غمی به غم من فرون شود
چشم ز گفتنش - بخدا - سیل خون شود
از اشک چشم خویش رخم لاله گون شود

فلك ز بهر حسین علی شدم بیتاب
خوش آندمی که دروم در مدینه حرمین
که مدتیست به دل دارم آرزویش را

ایا امیر اچرا ناله و فغان داری ؟
سبب چیست که غمگینی ای امیر جهان ؟

این غم نهفتنی است ، نه از دل برون شود
بگذر از این سؤال و میرس از من ای وزیر
گر من کنم غم به تو اظهار این زمان

وزیر

فدای جان تومن، ای امیر کل جهان
هر آنچه درد ترا هست کن به من اظهار
مدار غصه، منال این قدر به جهان
که بلکه حل بشود مطلبت ای ابا قکرا!

عبدالله

گذشته است دو هفته که رفته قاصد من
ندانم از چه سبب دیر کرده ای یاران!
بپای بوس حسین علی امام زمن
دلم گرفته از این غصه، ای هواداران!
بقای عمر حسین باد تا که عالم باد
خدا وجود شریفش همیشه سالم باد

وزیر

غم مخور ای پادشاه بی نظیر
بلکه آید قاصدی از کربلا
صبر بنما و مکن خوف، ای امیر
در برت ای پادشاه ما سوی

قاصد

سلام من به تو باد ای امیر کل جهان
به پایبوس شریفش حکایتی دارم
رسیده ام به برت، ای شه، از ره احسان
ز نزد شاه جهان من کتابتی دارم

عبدالله

ای غلام نیک طلعت، هم علیک از من سلام
باز گو سلطان عاراجیست احوال ای غلام
هر زمانی بر تو باد از من فراوان احترام
باز گو از شوکت و اجلال آن والا مقام

قاصد

سرور خیل ملایک زاروسر گردان شده
کرده آهنگ عراق از کوفه فرزند رسول
در زمین کربلا در کار خود حیران شده
از یزید بی حیا بر قتل او فرمان شده
چون تمبر دورش احاطه کرده لشکر، بشمار
شش طرف دورش احاطه کرده لشکر، بشمار

عبدالله

من شنیده ام بوده از اصحاب او چندین سوار
بود عباس علی سرور بر آن فوج الم
در کابش جانفشان و جمله بر کف جان نثار
بر کمر بسته حمایل، همچو بابش، ذوالفقار
قاسم و اکبر روان در خدمتش خورشیدوار
جان فشان در هر منازل همراه آن شهریار
هم ز اولاد علی و هم ز آل بو تراب

وزیر

کس ننمید کربلا را، من بدیدم ای امیر
لشکر شامی و کوفی ده هزار و ده هزار
جمله جوشن پوش و هر یک را به کف شمشیر تین
چون نمایند یک تن واحد به آن جمع کثیر؛
جان نثاری نیست بهر آن شه گردون سریر.
غیر فرزند و برادرهای آن شاه زمن

عبدالله

فلک نگون شوی ای بیحیای بد آئین
برو وزیر بکن نعلبندی اسبان را
چه بود این خیر، ای خالق زمان و زمین
در این سفر نوخبر کن همه غلامان را

وزیر

ای غلامان! تمام بشتابید
سفر کربلاست اندر پیش
اسبها را به زیر زین آید
حق به این کارمان دهد توفیق

عبدالله

ای وزیر! آورقشون را بیرق و شمشیرده
 ده، علم باشد نشان ده هزار از لشکر
 مرکی آرید بهرم تا شوم بروی سوار
 فتح من نصر من الله از جناب کردگار

وزیر

حکم جهان مطاع شد، ای خیل چاکران
 بندید نعل جمله ای اسبان تیزگام
 در کربلا کشید جرس کاروان عنان
 باید شدن به یاری سلطان دین و جان

عبدالله

هر که دارد سر همراهی ما، بسم اله
 مرغ دل می تپد اندر بریم از شوق حسین
 روی آرد به سفر هم‌رما، بسم اله
 میروم خدمت شاه شهدا، بسم اله

عابدین

ای خدا من عابدزار حزینم، ای خدا
 کی بود یارب که آید با بزم از جنک هدو
 از فراق روی باب خود غمخیزم، ای خدا
 باد و چشم خون نشان روی بیستم، ای خدا

زینب

ای خدا من زینب زار حزینم، ای خدا
 بار الهی کن ترحم بر حسین تشنه لب
 رفت جنک لشکر دون شاه دینم، ای خدا
 تا که آید باز من روی بیستم، ای خدا

شهر بانو

ای خدا، من مادر محزون و زار اصرم
 شهر بانوی حزین مبتلایم، دوستان،
 از غم آن نوزبان همچون کیابم، ای خدا
 بهرا صفر این زمان چشمان پر آبم، ای خدا

سکینه

ای خدا من دختر سلطان دینم، ای خدا
 رفت باب بیگم تنها به جنک اشقیاء
 خواهر برگشته بخت عابدینم، ای خدا
 ترسم از این عاقبت روی نبینم، ای خدا

شهر بانو

ای کودک حزینه سکینه، عزیز من
 از من برو به خدمت زینب به صد شتاب
 اکنون بیا، تو، دخترک با تمیز من
 چون خدمت صبیبه حیدر شوی قبول
 علیا جناب و مهر لقا و قمر نقاب
 برگو، ز مهر تا دهمم اذن بر دخول

سکینه

السلام ای مه سپهر لقا
 نزد خیمه ستاده مادر من
 دخت ام الائمہ النجبا
 عرض دارد به خدمتت مادر،
 ده اجازه شود بنزد شما
 جان من، حاجتش روا بنما

زینب

وعلیک السلام، ای جانم
 من بقریان سنبل مویت
 ای سکینه، ضیاء چشمانم
 مطلبم از تو آمده به وصول
 عمه قربان تار گیسویت
 مادرت را بنده تو، اذن دخول

سکینه

ایالم پروریده‌ی دل خون / کن قدم رنجه ، مادر مجزون
مادر غم رسیده‌ام ، ادخل / روشنی بخش دیده‌ام ، ادخل

شهر بانو

سلام عليك! ای مه برج عزت / سلام عليك! ای گل باغ رفعت
ترا خادمه صدچوبلقیس و سارا / به درگاه تو برده رخ صد چو حوا
زتو عصمت آموخته پرده داری / ز شرم تو خورشید ، بر رخ ، نقابی
کمین کنیزانت ای با شرافت / به درگاه تو سوده‌ام روی حاجت

زینب

عليك السلام ، ای مرا مونس دل / عليك السلام ، ای به جان کرده منزل
نهال گلستان سلطان ایرن / ایا شهر بانو ! مرا مونس جان
عروس منی ، هم تویی نور عینم / ز تو بشنوم ، آه ، بوی حسینم
بفرما و بنشین تو در محفل من / گل روی تو شمع ، در منزل من

شهر بانو

مه سپهر حیا ، آفتاب عصمت و دین / دمی ز مهر بده گوش عرض این غمگین
توئی بزرگ حریم رسول هر دوسرا / بدست تست همه اختیار مافیها
بریده باد زبانم ، ز شاه و لشکر ما / کسی نمانده سایه بر سر ما
نمانده است کسی جز ولی عهد حسین / چه سود علیل به بستر فتاده باغم و شین
صلاح ما اسراجیست ، ای بزرگ حرم / کجا فرار نمایم زدست ، نامحرم؟

زینب

زمن شد شهر بانو صبر و طاقت / به یکدل این همه درد و فراق ؛
زنی کودیده داغ شش برادر / کجا داند صلاح کار دیگر
زنی کو طفلهايش مرده باشد / به درد هجر و غم افسرده باشد
به درد خویش بگذارم بمیرم / تو میدانی ز عمر خویش سیرم

شهر بانو

بگو ، حق داری ای ماه مدینه ، / فدایت ، چاره ای بهر سکینه
شما درد اسیری را ندیدید / اساس دستگیری را ندیدید
عزیزم! چون اسیر و خوار گشتم / ذلیل و بیکس و افکار گشتم
به فرقم می زدندی تازیانه ، / به پایم می دویدم با ترانه (!)
بکن فکری اسیری را نبینم / جفا و دستگیری را نبینم

زینب

صلاح کار ما با تست خواهر / چه سازم ، شهر بانوی مکدر ؛
نمیگویم چنان کن یا چنان کن / هر آن کاری دلت خواهد همان کن

زینب

شهر بانو

صلاح اینست ای ماه منور / بیان فرما ایا غمدیده خواهر
به شب رو آوریم اندر بیابان / رهایی ما نداریم از لعینان

علاجی نیست بر ما جز فراری
مرا راه دگر در پیش باشد
من از بهر شما تشویش دارم
مبادا تیره گردد روز گرام
به شب سوی نجف ماروی آوریم
نباشد چاره دیگر خوار و زاریم
پناه آریم ما بر قبر حیدر
بیا رو آوریم اندر مدینه
پناه آریم بر قبر پیمبر

گرفته دور ما را خیل لشکر
کجا طاقت، کجا صبر ای حزینه؟
امان کی میدهند این قوم کافر؟
امان بی بی زما شد تاب و طاقت
زنان را کی بود تاب مافت؟
بیان کن چاره ای با آه و فریاد
بیان فرما حکایت را به سجاد

شهر بانو

ای ضیاء دو چشمان حسین
خوف داریم از اسیری، الامان
نیست دیگر یآوری ای دل فکار

عابدین، ای عالمین رازیب وزین
الامان، ازدستگیری، الامان
مصلحت دانی کنیم امشب فرار؟

سجاد

مادر محزون زار بی قرار
باب من بر تو وصیتها نمود
سرایین معنی تو میدانی و من

گر توانی زین میان میکنم فرار
بر تو باب فضل و احسان را گشود
باش ساکت، فاش منما این سخن

سکینه

چرا ای عمه جان با من نیامد
همی ترسم که از بیداد دشمن

که جانم از فراقش بر لب آمد
شوم از جور اعدا بی پدر من

زینب

فدایت کردم ای نور دو عینم
که باب تاجدارت، خواهد آمد
بکن صبر، ای ضیاء عیدیه تر

مکن گریه تو از بهر حسینم
نه عالی پناهت خواهد آمد
که آید باب تو از جنک آخر

سکینه

شوم فدای تو، ای عمه نکو منظر
به وقت ظهر که با من نماز می کردی

بدانکه وقت نماز است در کجاست پدر؟
مرا گرفته بدامان و ناز می کردی

زینب

برو بیار زخیمه تو جانماز پدر
کن تو روی به درگاه قاضی الحاجات

بده بمن که بیندازم، ای ضیاء بصر
دعا نما که بیاید صحیح و سالم باب

سکینه

فدای جان تو گردد سکینه مضطر
شد وقت نماز، ای پدر جان

بگیر از من محزون تو جانماز پدر
باز آ و سرا نشان به دامان

ای جان پدر ، فدای نامت
تسبیح نماز کن تو ای باب

عابدین

شوم فدای تو خواهر ، من افکار

سکینه

علیل و بد بیخانمان ، برادر جان
بکن نماز بجای پدر به دیده تر

عابدین

غریب و بیکسم الله اکبر
فلک تا کی گدازی جسم و جانم
سکینه مانده بی یاور خدایا
خداوند اغریب و خواروزارم
زینب

بدست نا کسم ، الله اکبر
مگر من کافرم ، الله اکبر
در این دشت بلا ، الله اکبر
ندارم یآوری ، الله اکبر
شهر بانو

چرا در کریلا شور عظیم است؟
در این صحرا عجب آشوب و غوغاست
یکی گردی ز سوی دشت برخاست
چنین گردی به عالم کس ندیده
دگر لشکر برای کیست خواهر؟
دمی خواهر نظر کن سوی میدان
از آن گرد آشکارا شد سواری
سوار خسته ، اسبش هست پیدا
امان خواهر مگر اسب حسین است؟
اگر آن ذولجناح است صاحبش کو؟
حسین کو؟ ذوالجناحش مانده تنها
نگفتم خاک عالم بر سرم شد
نگفتم رشته عمرم تمام است
نگفتم ذولجناحست این سبک بی
همه شال عزا گردن نمائید

- بدان قلب تو اندر خوف و بیم است
- صدای هایهوی قوم اعداست
- از آن گرد اینهمه آشوب و غوغاست
- یقین دارم امید ما بریده
- گمان دارم که ما داریم یاور
- بود آن گرد نزدیک ای پریشان
- بیا خیمه ، مکن افغان وزاری
- بود آسیبی نبینم صاحبش را
- یقین اسب امام عالمین است
- نمیدانم کجا شد صاحبش کو؟
- یقین باشد حسین او به همراه
- نگفتم کور چشمان ترم شد
- نگفتم اسب شاه تشنه کام است
- نگفتم نیست گویا صاحب وی
- به دور مرکبش شیون نمائید

هاتف

ای عزیزان ! فرس شاه شهیدان آمد
اهل بیتش همه پیشواز نمائید او را

زینب

برادرم ز سفر آمده به عزت و ناز
حسین ، برادر زینب ، رسد بجاه و جلال
صف سلام به بندید این زمان یکسر
رسیدن توبه خیر ای سبک تک نالان
بگو که صاحب تو ای فرس کجا باشد؟

برای خاطر زینب کنید پای انداز
کنید ، بهر خدا ، ای گروه ! استقبال
حسین ، برادر زینب ، رسیده است ز سفر
بگو به من چه خبر داری از صف میدان؟
یقین که سر صاحبت زتن جدا باشد

سکینه

گمان من بود ای مرکب نکو انفاس
که صحبت شده هم چون عموی من: عباس

زینب

چرا ای ذوالجناح غم رسیده
چه کردی تو حسین تشنه لب را
حربش یآوری دیگر ندارند
چنین خوانا به از چشمت چکیده؛
نیاوردی چرا شاه عرب را ؛
همه از فرقت او بیقرارند

فاطمه

رسیدن تو بخیر ای سبک تک نیکو
کجا گذاشته ای باب من ، آیا نومید ا
گمان من بود ای ذوالجناح نیکوفر
زجان صاحب خود ابن زمان به من برگو
مگر به جنگ عدو باب من شده است شهید؛
که صحبت شده مهمان اکبر و اصغر

عابدین

ای ذوالجناح! کو پدرم؛ صاحب تو کو؟
ای ذوالجناح! باب سکینه کجا افتاد؟
ای ذوالجناح! مونس من را کب تو کو؟
بر باب زار تشنه لب من چهها افتاد؟

شهر بانو

شوم فدای تو ای ذوالجناح بی را کب
شهی که خاک درش بود زیب عرش برین
کسی گرفت ز خاک بلا سرش یا نه ؛
رسانیم تو در این آفتاب تا به سرش
مرا ببر که بگویم به آن کشیده تعب
مرا ببر که بگویم بر آورد سر را
مرا ببر که بگویم دو دیده باز کند
بیا سوار تو گردم من ، ای جهان پیما
مخدرات رسول خدا ، خدا حافظ

زینب

بجدا تو شهر بانو ، چه به دل خیال داری
که سوار ذوالجناح وهوس وصال داری

شهر بانو

بنی ، ای عزیز زهرا ، به فدات جسم و جانم
به وصیت حسینت ، سوی شهر ری روانم

زینب

بجدا تو شهر بانو ، مزنم شراره بردل
که برادری ندارم که نشاندت به محمل

شهر بانو

چکنم که من غریبم ، به غریبیم تو یاری
که به محملم نشانند طریق غمگساری؛

زینب

تو مگو که من غریبم که منت عزیز دارم
تو بگو که زینبی را عوض کنیز دارم

شهر بانو

تو مگو چنین سخن ها ، که عزیز عالمینی
منم از کنیز کانت که ، تو خواهر حسین

زینب

تو بیا که من بیوسم ز وفا دودست و پایت
سوی شام میبرندم ، چه کنیز زر خریدم
به حسین بگو برادر که طمع زمن بریدی

شهر بانو

تو بدان به تن نمانده دگرم توان و رفتار بخدا ترا سپردم، همه را خدا نگهدار

سکینه

مادر! به سکینه مادری کن
گشتی تو رضا که خوار گردم
گویا که به خاطر نداری
ای دختر پادشاه ایران
هر صبح بشوی گیسوانش
بر طفل غریب یاوری کن
بر پشت شتر سوار گردم؟
با بیم به تو، گفت او زیاری
مگذار سکینه را پریشان
از مهر بشوی جسم و جانش

شهر بانو

ای کودک زار بیقرارم
اول بخدات می سپارم
ای زینب بی قرار و مضطر
نگذار که شمر بی مروت
میکوش بحفظ آبرویش
ای نور دو چشم اشکبارم
و انگاه بزینت سپارم
بنگر به سکینه مکرر
این غمزده را کند اذیت
سیلی نزد کسی برویش

سکینه

چواز نزدم روانی ما در زار
نمایکدم ز لطف خویش شادم
سرم را ساعتی برسینه بگذار
که سازی در سفر همواره یادم

شهر بانو

سکینه نور بخش دیدگانم
بیابر دار ای زار مضطر
حسین بست از برایت محمل زر
دمی دیگر کنند اشتر سوارت
اسیری میبرندت شهر و بازار
کجا شهزاده و این نوع خواری
مکن افغان توای آرام جانم
که بودی بر سر تباب و برادر
نمودی خدمتت عباس و اکبر
سر عریان نمایند خوار وزارت
ترا مثل اسیر روم و تاتار
کجا لایق بتو اشتر سواری

عابدین

کجا تو میروی ای مادر من
نظر بنما که من بیمار وزارم
بمان مادر که بندی چشمهایم
اگر جان سپرم ای مادر من
نظر بنما به چشمان تر من
اگر مردم عزاداری ندارم
کشی بر سوی قبیله دست و پایم
نباشد یاوری بالا سر من

شهر بانو

فدای بستر بیماریت من
بدان مادر بسوی ری روانم
حلالم کن ز جان مادر تو یکسر
فدای ناله‌ها وزارتت من
ندارم طاقتی دیگری بمانم
که افتد وعده مار و زمحرش

عابدین

بگو مادر بمن خوف از چه داری؟
ز احوالت بیان کن تا بدانم
زمن مادر چرا در التهایی؟
که هر دم میکنی افغان وزاری
غمت زد آتشی از نو بجانم
ز داغ کیست اندر پیچ و تابم

شهربانو

بگویم شمه ای از ماجرایم
 ز نسل یزدگرد شهریارم
 در آن وقتی که بخت کامران بود
 شبی رفتم بوی قصر بابم
 بگفت ای شهربانو با صد آئین
 بگفتم من نشسته در مدائن
 محالست، این سخن فرمود زهرا
 تو میگردی اسیر ای بی قرینه
 بفرزندم حسین پیوند سازی
 ز نسلت نه امام آید بدوران
 برم ظاهر چو آن جان جهان شد
 چو دیدم موسم رنج و اسیر است
 سه خواهر کردم از آن شاهزاده
 دگر دانی ز نسل پادشا هم
 برای خواهرم آن بی قرینه
 ولی چون شد مدینه منزل ما
 یکی گفتا که این دختر کنیز است
 بمسجد مرد و زن در بام محضر
 کلامی گفت کز او در خروشم ،
 علی، جدت، جوایر آمد خروشان
 نشاید بردن ای ملمون غدار
 پس از آن خواری ای نورد و عینم
 حسین کرده وصیت بر من زار
 اگر مانم اسیر و خوار گردم
 تو چون هستی وصی و شهریارم
 اگر گویی، روم، دردت بجانم

عابدین

برو مادر تو با افغان وزاری
 نباشی چون تو از آل پیامبر
 و صایای حسین را کن تو اقدام
 نباشی مثل مسا اشتر سواری
 برو کن خویش رازین خیل لشکر
 روان شو تا چه گردد آخر انجام

پس بعد از این بیت براون می نویسد، چند سطر بعد عبارتی است که مشخص نفرت ایرانیان نسبت به عمر و دوستی علی است و بعدی معرف روحیه ایرانیان است که نمیتوانیم از آن بگذاریم شهربانو را چنانچه زینده شان دختر پادشاه است امام حسن (ع) با جوانمردی و شهامت بر تخت روانی مینشاند و بمدینه میبرد و در همان هنگام گرفتاریهای شهربانو آغاز می شود بر تاریخ ادبی ایران او وارد براون، صفحه ۱۹۸

زینب

کیاب شد جگرم از کلام جانکاهت عروسی فاطمه، رفتی؛ خدا بهمراحت
گذاشتی بمیان بلا تو زینب را؛ حلال کن، زدل پر ملال، زینب را

شهربانو

خدا، باشد شکسته قلب زارم بیادم آمده از شیرخوارم
بروای زینب محزون مضطر برم گهواره؛ اصغر بیاور

زینب

بیا ای شهربانوی مکدر بز این دم کنون برسینه و سر
برای اصغر بنما توزاری روان کن خون دل از دیده جاری

شهربانو

ا اصغر صغیرم، طفل نخورده شیرم ای کودک صغیرم، لای لای لای
همبازی سکینه، آواره از مدینه ای ماه بی قرینه، لای لای لای
حریم شاه مظلومان، خدا حافظ، خدا حافظ، خدا حافظ ستم کش زینب مظلوم، خدا حافظ، خدا حافظ

فاطمه

کجا تو میروی؛ ای مادر من مضطر ببین زمرک پدر خاک غم کنم بر سر
بدر ندارم و مادر تو میروی به سفر دیگر چه خاک سیاهم تو میکنی بر سر

شهربانو

ای فاطمه، ای عروس قاسم، قربان تو و وفای قاسم
زین بیش مسوز جان زارم بر زینب بی کت سیارم
شوم فدای توای زینب ستم پرور سیرده به تو اطفال شاه تشنه جگر

زینب

عروس مادرم رفتی؛ برو، آهسته آهسته بصد غم از برم رفتی؛ برو آهسته آهسته

شهربانو

ای زینب محزون، خدا حافظ، خدا حافظ، خدا حافظ روم من از برت دلخون، خدا حافظ، خدا حافظ

زینب

با عابدینت، خواهر چه سازم؟ چون شمع سوزان اندازم گدازم

شهربانو

شو یاور او مادر ندارد غیر از شماها یاور ندارد
شهربانو

بیا زینب بنزدم ای نکور و بیان کن چیست مطلب شهربانو
بیا پنهان شویم از خلق، زینب - زینهان رفتنت گویست مطلب؟
بدن کرده وصیت اکبر زار - بیان کن شهربانوی دل افکار؟
در آن وقتی که شد عازم بمیدان - چه گفتا؟ گو بمن، ای زار نالان
به من یکدسته گل داده ست اکبر - برای که؟ بگوای جان خواهر
برای حضرت صفرای دل خون - بچشم، ای خواهر نالان و محزون
قلمدانی ز شفقت داده اصغر - بگو از بهر که؟ ای جان خواهر
بگفتا یسار گساری بر رفیقان - مگو این ها که من گشتم جگر خون

زینب

مسلمانان علی اکبر جوان بود دم رفتن به فکر دوستان بود

عبدالله

یاوران میروم به کرب و بلا
هر که راهست شوق خدمت او
بای بوس حسین، امام هدی
رو برآه آورد ز راه وفا

وزیر

رسید جان بدلم از غم لقای حسین
کنید خیمه شما، این زمان بشیون و شین
به حق حضرت پروردگاریار حسین
که زود تر برویم ما بکر بلای حسین

شهر بانو

در این صحرا کجا من رو گذارم
تمام دشمنان در قصد جانم
ز هجر نوجوانان، خون فشانم
در این صحرا غریب و خوار و زارم
کجا رو آورم، محرم ندارم
اگر از ره روم، ترسم من زار
کشم خواری زدست قوم اشرا
در این صحرا دمی شو یاور من
مرا بیرون ببر، ای باحمیت
تو میدانی حسین کرده وصیت
مرا بیرون ببر زین دشت خوانخوا
و خیلیم با تو ای اسب وفادار
بقریان وفای صاحب تو
زمانی بر نشینم سایه تو (!)
در آنجائی که میخواهی رسانم
سوارت گردم ای روح روانم
بیراندر هوا، از امر بی چون
بمن لشکر شدند نزدیک اکنون
ببین من خوار و زارم در بیابان
کجایی ای حسین، ای شاه خوبان؟
مرا بنگر، ببین در بینوائی
برادر جان، تو عبدالله، کجایی؟

عبدالله

ایا گروه ندانم چه شیون است و خروش
چنانکه از اثر ناله اش در این منزل
در این میان بیابان مرا رسد در گوش
ر بوده است ز سر هوش و طاقم ازدل

شهر بانو

خدا به مرگ رضایم، بگیر جان مرا
ز شر این همه لشکر، بده امان مرا

وزیر

خطاب من بتو ای زن؟ سواره و تنها
روانه ای به کجا، کاین چنین در افغانی
چهر روی داده که سر گشته ای در این صحرا؟
برای کیست که انسان حزین و نالانی؟

شهر بانو

به هردین و به هر ملت که دارید
کسی بی اقربا، چون من نباشد
مرا بر حال خود یکدم گذارید
ز احوال من سر گشته و زار
همان بهتر که کس حالم نداند
به بحرغم در این عالم بماند

وزیر

فکنده ای توبه تشویش، لشکر ما را
برای چیست چنین دلشکسته و زاری
سخن صریح بگو، ای زن این زمان بخدا
چهر روی داده که خون از دود دیده میباری؟

شهر بانو

پرسی از من «چرا توافکاری
خون چرا از دود دیده میباری»

- به همین درد وعصه بگذارید
گوبمن، ای جوان! به حق خدا
- از سرم دست خویش بردارید
کیست سردار بر سپاه شما؟
- وزیر
- پرسی از من، توای حمیده لقا
پس یزد کرد؛ عبدالله؛
- «کیست این غم رسیده سرور ما؟»
هست سالار، بر تمام سپاه
- شهربانو
- ای برادر جان! بقربان توجان خواهرت
هیچ میدانی در این صحرا ندارم یاوری
- وزیر
- کی بود همیشه یاورتو؟
این ناله و دیده تر تو
گردیده سپاه معجز تو؟
- شهربانو
- بر گو که بود برادرتو؟
از بهر برادر است گویا
از بهر برادری، عزادار
- ببین تو سپاه، معجز من
از حال دلم خبرنداری
- وزیر
- این گریه وزاری تو از چیست
این ناله برای ماتم کیست؟
- شهربانو
- این گریه برای اکبرم هست
فرزند رسول، شوهر من،
زینب که اینس و یارم بود
- وزیر
- روان شدیم به امر تو، اندرین صحرا
به ناله بود به افغان و شور و غوغایی
چو دید لشکر ما، او دودست بالا برد
زدست چرخ همی داشت، ناله آن محزون
- عبداله
- فدای جان تو گردیم جمله ای آقا
میان بادیه دیدم، سوار تنهایی
به مثل، رسم عرب او ز ما تمنا برد
به نزد او چو رسیدیم دیدمش محزون
- از این سوار مرا شهربانو آمد یاد
برای چیست که از دیده اشک ریزانی
اگر سوال نکردی، برو بکن تو سوال
- وزیر
- چگونه عرض نمایم بخدمتت، آقا
سوال از او بشنودم به آه و شیون و شین
شنید نام حسین را بصد هزار خروش
یقین من شده حاصل به سید ثقلین
- ضعیفه ایست رسیده، زدشت عرب بلا
«بگو بمن چه خبرداری از امام حسین»
بفرق خود بزد آنقدر تا برفت از هوش
سپاه پوش بود آن ضعیفه بهر حسین

عبداله

چرا سئوال نکردی از آن زن مضطر
خدا نکرده نباشد، همان ضعیفه‌ی زار

وزیر

که کاش دیده‌م کور بودی، ای آقا!
به مثل اهل عرب، اولیاس در برداشت
بریده باد زبانم، که آن زن مضطر
همان زنی که به افتان و شوروشین باشد

عبدالله

ای قاضی ارواح! بیا با تعجیل
مگذار خبر شوم من از قتل حسین

شهر بانو

یارب! چه صدای غم فزا می‌آید
گویا که برادرم خبر دار شده

وزیر

این بود آن زن حمیده لقا
که رسیده است زدشت کرب بلا

عبدالله

نیست این خواهر من حیران
میروم خود به پیش پرستی حال
خواهرم گرچه نیستی، ای زن!
تو ممکن خونی، ای حمیده لقا!

شهر بانو

دل زارم ز غم پر درد گشته
زیبری نیست بر من تاب دیگر
به عالم هر کسی يك داغ دیده‌است
قدش گردیده‌ختم، مویش سپید است

عبدالله

فغان و ناله‌ات برد از کفم تاب
چرا در پیش رو بفهاده‌ای دست

شهر بانو

ای جوان حق قادر و هاب
که نباشد امیر محرم من

عبدالله

بامی ای زن بگو دگر به خدا
گوئیا سینه‌ی تو باشد ریش

شهر بانو

ای جوان اطاعت نمودی طاق
کودکی داشتم چو قرص قمر

بهر طفلم دلم بود مشتاق
شیر خواره بود آن نکو منظر

مانده جا بلبل گلستانم
 آمدہ درد ہر دو پستانم
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدا، ضعیفہ دل ریش !
 تو کیستی کہ دلت پرفغان و تاب و تپ است
 شہر بانو
 منم یکی ز کنیزان حضرت زہرا
 ز بعد قتل حسین پادشاہ ہر دوسرا
 عبد اللہ
 بگو تو حال حسین علی، شہ اہرار
 چگونه گشت؟ بیان کن تو حال حسین
 بگو، ز حال عملدار شاہ نیک اساس
 علی اکبر آن شاہ تشنہ لب بکجاست؟
 چنان گذشت بہ قاسم کہ کرد عیش بیا
 بگو، ز حال سکینہ چہ نوحہ سر میکرد؟
 بگو ز حالت اصغر ایا حمیدہ شمار
 کجاست زینب و کلثوم خواہران حسین؟
 بگو، ز حالت زین العباد دل افکار
 ز شہر بانوی بی کس بگو خیرداری؟
 ز شہر بانوی بی کس بگو بمن تو عیان
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدای زن حمیدہ سیر،
 شہر بانو نام این نالان بود
 نام بابم، یزد گرد شہر بار
 عبد اللہ
 شوم فدای تو خواہر، منم برادر تو
 چنان ز کرب، بلا آمدی برون خواہر؟
 شہر بانو
 حسین چون کشتہ شد با جملہ یاران
 وصیت کردہ بود آن شاہ احرار
 برادر جان! ز جان بنما حلالم
 عبد اللہ
 کنون ارادہی تو چیست ای عزیزہ من
 اگر کہ میل وطن داری ای نکوسیم
 شہر بانو
 خدارضا ز تو بادا، بدار معنورم
 تو ہم بہ منزل خود باز گردای ناکام
 عبد اللہ
 کتون ہر دو پستانم
 آمدہ درد ہر دو پستانم
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدا، ضعیفہ دل ریش !
 تو کیستی کہ دلت پرفغان و تاب و تپ است
 شہر بانو
 منم یکی ز کنیزان حضرت زہرا
 ز بعد قتل حسین پادشاہ ہر دوسرا
 عبد اللہ
 بگو تو حال حسین علی، شہ اہرار
 چگونه گشت؟ بیان کن تو حال حسین
 بگو، ز حال عملدار شاہ نیک اساس
 علی اکبر آن شاہ تشنہ لب بکجاست؟
 چنان گذشت بہ قاسم کہ کرد عیش بیا
 بگو، ز حال سکینہ چہ نوحہ سر میکرد؟
 بگو، ز حال اصغر ایا حمیدہ شمار
 کجاست زینب و کلثوم خواہران حسین؟
 بگو، ز حال زین العباد دل افکار
 ز شہر بانوی بی کس بگو خیرداری؟
 ز شہر بانوی بی کس بگو بمن تو عیان
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدای زن حمیدہ سیر،
 شہر بانو نام این نالان بود
 نام بابم، یزد گرد شہر بار
 عبد اللہ
 شوم فدای تو خواہر، منم برادر تو
 چنان ز کرب، بلا آمدی برون خواہر؟
 شہر بانو
 حسین چون کشتہ شد با جملہ یاران
 وصیت کردہ بود آن شاہ احرار
 برادر جان! ز جان بنما حلالم
 عبد اللہ
 کنون ارادہی تو چیست ای عزیزہ من
 اگر کہ میل وطن داری ای نکوسیم
 شہر بانو
 خدارضا ز تو بادا، بدار معنورم
 تو ہم بہ منزل خود باز گردای ناکام
 عبد اللہ
 کتون ہر دو پستانم
 آمدہ درد ہر دو پستانم
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدا، ضعیفہ دل ریش !
 تو کیستی کہ دلت پرفغان و تاب و تپ است
 شہر بانو
 منم یکی ز کنیزان حضرت زہرا
 ز بعد قتل حسین پادشاہ ہر دوسرا
 عبد اللہ
 بگو تو حال حسین علی، شہ اہرار
 چگونه گشت؟ بیان کن تو حال حسین
 بگو، ز حال عملدار شاہ نیک اساس
 علی اکبر آن شاہ تشنہ لب بکجاست؟
 چنان گذشت بہ قاسم کہ کرد عیش بیا
 بگو، ز حال سکینہ چہ نوحہ سر میکرد؟
 بگو، ز حال اصغر ایا حمیدہ شمار
 کجاست زینب و کلثوم خواہران حسین؟
 بگو، ز حال زین العباد دل افکار
 ز شہر بانوی بی کس بگو خیرداری؟
 ز شہر بانوی بی کس بگو بمن تو عیان
 عبد اللہ
 ترا قسم بہ خدای زن حمیدہ سیر،
 شہر بانو نام این نالان بود
 نام بابم، یزد گرد شہر بار
 عبد اللہ
 شوم فدای تو خواہر، منم برادر تو
 چنان ز کرب، بلا آمدی برون خواہر؟
 شہر بانو
 حسین چون کشتہ شد با جملہ یاران
 وصیت کردہ بود آن شاہ احرار
 برادر جان! ز جان بنما حلالم
 عبد اللہ
 کنون ارادہی تو چیست ای عزیزہ من
 اگر کہ میل وطن داری ای نکوسیم
 شہر بانو
 خدارضا ز تو بادا، بدار معنورم
 تو ہم بہ منزل خود باز گردای ناکام

عبداله

بروکه حضرت پروردگار یارت باد بهر دیار گزندت ز چشم بدمرساد

امام

ایا ضمیفه کجا میروی به این تمجیل ؟ در این میان بیابان تو خواروزار و ذلیل
به من بگو تو ز احوال خویش ای مضطر چه واقع است که دایم زنی بسینه و سر

شهر بانو

ترا چکار بکار من است؟ ای دل ریش ! گذار تا که کنم روی من، به منزل خویش
بدان که يك زن در مانده ی پریشانم زدست چرخ حقیر و ذلیل و حیرانم
امام شهر بانو

مراسمات با تو سؤال و جواب ای زن زار
ترا به حق پیمبر دل مرا مشکن
تو کیستی که چنین سیزنی به سینه و سر؟
ایا ضمیفه ! نبودت مگر کسی بر سر
چه بود نام دو فرزندت ای نکو منظر؟
به من بگو که علی اکبرت کجا باشد؟
مگر نداشتی ای زن توشوهری به جهان؟
ضمیفه گو که چه شد پادشاه تشنه جگر؟
گناه او چه بدی در جهان بیان فرما
بگو که داشت حسین هیچ خواهری به جهان؟
بگو که خواهر آن شاه را چه نام بود؟
بیان نما که حسین داشت به جهان دختر؟
کدام را به جهان او عزیز تر میداشت؟
بیان نما که سکینه چه نوحه سر میکرد؟
کجاست خیمه و خرگاه آن امام زمین؟
بیا به همراه من ای ضمیفه ی گریان !
بدان ضمیفه که من یاورت شوم به جهان

امام

همه جا به همراه تو به فغان و شور و شینم
همه جای با تو بودم که تو میشدی بهر سو
بخدا جدا نگشتم، دمی از، توشهر بانو

شهر بانو

فدای مقدم تو گردم ای امام زمان
چه معجز است که از حضرتت شده، شاها
سرت به نیره و جسمت به کربلا عریان
که سرکشی بنمودی بمن در این صحرا

امام

بیا به همراه من، شهر بانوی نالان
که تارویم از این سرزمین به آه و فغان

پایان